

عروس دامات سیبائین یا «عروس و داماد سنگ سیاه شدند»

اصغر امیرزاده و اجارگاه

این داستان در حوالی بخش «رحیم آباد» اتفاق افتاده است. «رحیم آباد» از بخش‌های توابع شهرستان رودسر می‌باشد که در محدوده‌ی جنوب شرق این شهرستان واقع شده است. اکثر قریب به اتفاق روستاهای رحیم آباد در سمت جنوبی این بخش و در ارتفاعات و مناطق بیلاقی و اشکورات^(۱) قرار دارد.

بنا به اظهار باشندگان فعلی (در حدود ۷۰۰ سال پیش) در حوالی رحیم آباد، روبروی روستای «تول لات»^(۲) و در جوار روستای «توسالنگه»^(۳)، با دست پادشاهی مستبد و خودخواه، قلعه‌ای بنا شد که محل استقرار پادشاه و لشکریانش گردید و باصطلاح «تختگاه» پادشاه شد و بعدها به «قله گردن»^(۴) معروف شد که با توجه به رطوبت بالای منطقه‌ی شمالی و دیگر عوارض ناشی از طبیعت موجود این منطقه، هنوز هم آثار و بقایای آن پیداست. (خدا کند مسؤولین ذریبط، تا از این هم دیر نشده به فکرش بیفتند).

در همان زمان در «دیلمان» دختری زیبا و رعنا - و در «سیاهکل» پسری جوان و برومند می‌زیستند که یک دل نه صد دل عاشق و دل‌بسته هم شده بودند و صادقانه‌ترین عشق‌ها، خشت‌های بنای یک کانون گرم خانواده را در طرح و فکرشان، بر هم چیده بودند. از قضا، روزی، پادشاه قلعه گردن به اتفاق جمعی از خدَم و حشمش به قصد شکار به بیرون رفته و همان دختر زیباروی دیلمانی (= عروس داستان) را در گذرگاه خویش و در مسیر عبورش، می‌بیند. در همان برخورد اول آنچنان شیفته‌ی روی دلارای دختر می‌شود که در حال تصمیم می‌گیرد تا به هر قیمت ممکن او را به چنگ بیاورد. خیلی زود این تصمیم پادشاه در آن محیط روستایی کوچک به گوش اهالی می‌رسد.

پسر سیاهکلی (= داماد داستان) در اولین فرصت، توسط دختر دیلمانی از این خبر آگاه می‌شود و برای اینکه بازنده‌ی میدان نباشد، رسماً به خواستگاری دختر می‌رود اما خانواده دختر از ترس پادشاه با خواسته‌ی این جوان مخالفت می‌کنند. این دو دل‌داده ناگزیر، سرانجام با هم فرار می‌کنند. (باصطلاح محلی، پسر دختر را «فُوزَنی»^(۵))... و برای اینکه هر چه بیشتر از دسترس پادشاه و ایادی وی، دور باشند، از طریق جنگل فرار کرده و به کوه و کمر زدند.

پس از گذشت ساعتی از آغاز شب، خانواده دختر متوجه غیبت دخترشان از منزل می‌شوند، حدس می‌زنند که دختر و پسر جوان به اتفاق هم، فرار کرده‌اند. مادر دختر (البته می‌گویند: نامادری بود) چون از این اتفاق به سختی در نگرانی و وحشت افتاده بود، آنها را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد. به این صورت که «الهی سنگ سیاه» بشوید و... گروهی از باشندگان فعلی را نظری دیگر است. می‌گویند: این دو دل‌داده پس از فرار از خانه، برای اینکه از دسترس پادشاه در امان باشند به جنگل و کوه و کمر زده و با تحمل شداید بسیار، سرانجام، به محلی به نام «سی پوردسرنگه»^(۶) که بلندترین نقطه‌ی آن حوالی است و پرتگاه بزرگ و وحشتناکی هم دارد و بر سر راهشان سبز می‌شود، می‌رسند. چون به خاطر وجود پرتگاه بزرگی بر سر راهشان، ادامه‌ی راه برایشان غیرممکن و بازگشت از آنجا، از تها راه رفته‌شان، با در نظر گرفتن مسایل امنیتی هم، غیرممکن به نظر می‌رسید، در کمال دل شکستگی و یأس، غم و اندوه و به دو تخته سنگ بزرگی در بالای صخره، روبروی هم تکیه داده و دست به سوی آسمان بلند کرده و با تمام وجود صادقانه و از ته دل از خدا درخواست می‌کنند تا مبدل به دو مجسمه‌ی سنگی سیاهی شوند که اگر در این دنیا نتوانستند لاقل در دنیای دیگر به وصال هم برسند و بدینگونه شد که حاجت این عشاق صادق سوخته دل برآورده شد.

یادآوری:

افسانه یا واقعیت این داستان به درستی دانسته نشد اما آنچه به نظر نگارنده رسید، این داستان به افسانه بیشتر شباهت دارد تا واقعیت و جزو باورکردها و فرهنگ مردم منطقه است که به گونه‌ی نقل سینه به سینه به نسل جدید منتقل شده است. نگارنده هم از به نظم کشیدن این داستان به هدف عالی تری می‌اندیشیم و آن، زنده نگهداشتن تعدادی از واژه‌ها و اصطلاحات اصیل گیلکی بود که مُشرّف به موت بودند. که فرموده‌اند: «هر اندیشه‌ای اگر در قالب قلم ننگد و در سطور نوشتار ننشیند ماندنی نمی‌شود.»
اشاره: در زبان گیلکی بنا به قرارداد، حرکتی داریم که حد وسط (فتحه و کسره) قرار می‌گیرد و بدینگونه (a) نوشته می‌شود.
نظر پادنگ: از آنجا که افسانه‌ها از واقعیت گرفته شده‌اند بنابراین از دیدگاه روان‌شناسی، اجتماعی پادشاه و نامادری نتوانستند شکست‌شان را در برابر خواسته‌های مستقل و طبیعی دو جوان عاشق بپذیرند. بنابراین افسانه‌ی سنگ شدن دو عشاق را در بین اهالی شهر شایع کردند و این داستان به افسانه تبدیل شد، چه بسا این پسر و دختر جوان به دور از چشم پادشاه و نامادری و اهل محل در دیاری دیگر زیستن را ادامه دادند و ...

۱- اشکور (= اشکور): (askavar): منطقه‌ی وسیعی از بیلاقات محدوده‌ی جنوبی «رحیم آباد» که به دو قسمت «سُفلی و علیا» تقسیم‌بندی شده و معروف است که در حدود ۴۰۰ پارچه روستا دارد.

۲- تول لات (= Tulalat): روستایی در محدوده‌ی جنوبی رحیم آباد است که در حدود ۵ کیلومتر با رحیم آباد فاصله دارد. امروزه به اشتباه یا رد گم کردن، این ناموازه را گاه با (طاء) می‌نویسند در حالیکه نیم نگاهی به وجه تسمیه این ناموازه، اثبات می‌کند که با (تای منقوط = تول لات) درست‌تر است.

۳- توسالنگه = توسکالنگه): (Toss.Langah = Tooska.Langeh): روستایی در جنوب رحیم آباد که در حدود ۶ کیلومتر با رحیم آباد فاصله دارد.

۴- قله گردن: شامل (قلعه گردن سُفلی و علیا و قله‌ی گردن می‌شود) روستایی در جنوب رحیم آباد و در حدود ۷-۶ کیلومتر با رحیم آباد فاصله دارد.

۵- فوزنی از مصدر فُوزَنَ: به معنی فراری داد، از منزل فراری داد و با خود برد. (این کار معمولاً با بهره‌گرفتن از تاریکی شب صورت می‌گیرد).

۶- سی پورد سرنگه: بالای صخره‌ی «سی پُل» که یکی از ارتفاعات بلند منطقه است و در حدود ۲۵ کیلومتر با رحیم آباد فاصله دارد.